

نقل قول‌ها در بیست و دومین جلسه

حکمت‌های زندگی در دفتر پنجم مثنوی

ایرج شهبازی

هفدهم تیرماه ۱۴۰۳

۲۵) روابط سمّی و ناسالم

(از بیت ۱۵۰۳ تا بیت ۱۵۱۷)

این دم ار یارانت با تو ضد شوند
هین، بگو: «نک روز من پیروز شد
ضد من گشتند اهل این سرا
پیش از آن که روزگار خود برم
کاله معیوب بخریده بدم
پیش از آن کز دست سرمایه شدی
مال رفته، عمر رفته، ای نسیب!
رخت دادم، زر قلبی بستدم
شکر کاین زر قلب پیدا شد کنون
قلب ماندی تا ابد در گردنم
چون پگه تر قلبی او رو نمود
یار تو چون دشمنی پیدا کند
تو از آن اعراض او افغان مکن!
بلکه شکر حق کن و نان بخش کن!
از جوالش زود بیرون آمدی
وز تو برگردند و در خصمی روند،
آن چه فردا خواست شد، امروز شد
تا قیامت عین شد پیشین مرا
عمر با ایشان به پایان آورم
شکر کز عیش پگه واقف شدم
عاقبت معیوب بیرون آمدی
مال و جان داده پی کاله معیب
شاد شادان سوی خانه می شدم
پیش از آن که عمر بگذشتی فزون
حیف بودی عمر ضایع کردنم
پای خود زو واکشم من زود زود».
گر حقد و رشک او بیرون زند،
خویشان را ابله و نادان مکن!
که نگشتی در جوال او کهن
تا بجویی یار صدق سَرمدی



مولانا روابط انسانی را با معیارهایی که از رابطه انسان و خدا به دست می آورد، ارزیابی می کند:

در حقیقت هر عدو داروی توست
که از او اندر گریزی در خلا
در حقیقت دوستان دشمنند
که ز حضرت دور و مشغولت کنند
کیما و نافع و دلجوی توست
استعانت جویی از لطف خدا

(مثنوی، د ۴/۹۶ - ۹۴)



از نظر مولانا بهترین و کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به خدا همنشینی با انسان‌های والاست:

نارِ خندان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند
گر تو سنگِ صخره و مرمر شوی	چون به صاحب‌دل رسی، گوهر شوی
مهرِ پاکان در میانِ جان نشان!	دل مده، اَلَا به مهرِ دل‌خوشان!
کویِ نومیدی مرو! اومیده‌هاست	سوی تاریکی مرو! خورشیده‌هاست
دل تو را در کوی اهل دل کشد	تن تو را در حبسِ آب و گل کشد
هین غذای دل بده از هم‌دلی!	رو، بجو اقبال را از مُقبلی!

(مثنوی، د ۵ / ۷۲۶ - ۷۲۱)



همان گونه که ترازو را با ترازو میزان می‌کنند، انسان‌های راست‌اندیشِ درست‌کار نیز همچون ترازو هستند و می‌توانند ما را میزان و موزون کنند و به تعادل برسانند:

راست کن اجزات را از راستان!	سر مکش، ای راست‌رو، ز آن آستان!
هم ترازو را ترازو راست کرد	هم ترازو را ترازو کاست کرد
هر که با ناراستان هم‌سنگ شد	در کمی افتاد و عقلش دنگ شد
رو «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» باش!	خاک بر دلداریِ اَغیارِ باش!
بر سر اَغیار چون شمشیر باش!	هین مکن روباه‌بازی، شیر باش!
تا ز غیرت از تو یاران نسُکُند	ز آن‌که آن خارانِ عدوِّ این گلند
آتش اندرزن به گرگان چون سپند!	ز آن‌که آن گرگانِ عدوِّ یوسفند

(مثنوی، د ۲ / ۱۲۷ - ۱۲۱)



به نظر مولانا معشوق اصلی هر کسی خودِ اوست و او باید با تمام وجود از خودش مراقبت کند. برای مراقبت از خود، باید همواره مراقبت روابطمان با دیگران باشیم. اگر دیدیم همنشینی با کسی به مصالح راستین ما آسیب می‌زند، باید در رابطه خود با او تجدید نظر کنیم:

یارِ تو خورجینِ توست و کیسه‌ات	گر تو رامینی، مجو جز ویسه‌ات!
ویسه و معشوقِ تو هم ذاتِ توست	وین برونی‌ها همه آفاتِ توست
حَزْمِ آن باشد که چون دعوت کنند	تو نگویی: «مست و خواهان منند».
دعوتِ ایشان صَفیرِ مرغِ دان!	که کند صیاد در مَکمنِ نهران
مرغِ مرده پیش بُنهاده که این	می‌کند این بانگ و آواز و حَنین
مرغِ پندارد که جنس اوست او	جمع آید بردردشان پوست او

(مثنوی، د ۳ / ۲۳۳ - ۲۲۸)



مولانا یارِ بد را از مارِ بد خطرناک‌تر می‌داند. به نظر او مارِ بد نهایتاً جسم را از بین می‌برد، ولی یارِ بد، از طریق خودزدی، جان ما را تباه می‌کند:

حَقِّ ذاتِ پاکِ اَللَّهِ الصَّمَدِ	که بُودِ بَهْ مارِ بد از یارِ بد
مارِ بد جانی ستاند از سلیم	یارِ بد آرد سوی نارِ مُقیم
از قرین بی قول و گفت و گویِ او	خو بدزدد دل نهران از خوی او
چون که او افکند بر تو سایه را	دزدد آن بی‌مایه از تو مایه را
عقلِ تو گر ازدهایی گشت مست	یارِ بد او را زمرّد دان که هست
دیده عقلت بدو بیرون جَهْد	طَعْنِ اوت اندر کفِ طاعون نهد

(مثنوی، د ۵ / ۲۶۳۹ - ۲۶۳۴)



مولانا برای توصیف دوستانِ ناشایسته از تعبیر **یارانِ گلِ آلود** استفاده کرده است. یارانِ گلِ آلود کسانی هستند که با حضورشان صفای باطن ما را از بین می‌برند و ما را تیره و آلوده می‌کنند. اگر می‌خواهیم زلال و شفاف شویم و به صفای باطن برسیم، باید ضرورتاً از چنین یارانی فاصله بگیریم و از این بابت نگران و آشفته نباشیم:

گر ز یارانِ گلِ آلود بریدی، مگری
چون ز گل دور شود آب، صفایی برسد
دل خود زین دودلان سرد کن و پاک بشوی
دلِ خُم شسته شود چون به سقایی برسد
(کلیات شمس تبریزی، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۷۹۵)



۱) اختلال شخصیت پارانوئید (دوست شکاک)

۲) اختلال شخصیت اسکیزوئید (دوست منزوی)

۳) اختلال شخصیت اسکیزوتایپال (دوست عجیب و غریب)

۴) اختلال شخصیت هیستریونیک (دوست نمایشی)

۵) اختلال شخصیت مرزی (دوست توفانی)

۶) اختلال شخصیت ضد اجتماعی (دوست خطرناک)

۷) اختلال شخصیت خودشیفته (دوست خودپسند)

۸) اختلال شخصیت اجتنابی (دوست هراسان)



برخی از روابط فضیلت‌ها و احساسات خوب ما را پدیدار می‌سازند و بعضی از روابط هم رذائل و سویه‌های تاریک وجود ما را آشکار می‌کنند:

آن یکی در چشم تو باشد چو مار
هم وی اندر چشم آن دیگر نگار
ز آن که در چشم خیالِ کفرِ اوست
و آن خیالِ مؤمنی در چشمِ دوست
که اندر این یک شخص هر دو فعل هست
گاه ماهی باشد او و گاه شست
نیم او مؤمن بُود، نیمیش گبر
نیم او حرصِ آوری، نیمیش صبر

(مثنوی، د ۲ / ۶۰۵ - ۶۰۲)



یکی از شگفتی‌های دنیای انسانی این است که گاه می‌بینیم کسی در نظر شخصی خاص، چون شیطانی مجسم جلوه می‌کند و در نگاه کسی دیگر، فرشته‌ای معصوم است. واقع قضیه این است که این دو بُعد در همه انسان‌ها وجود دارد و در متن روابط انسانی است که یکی از این دو بُعد خود را نشان می‌دهند:

زید اندر حقّ آن شیطان بُود	در حقّ شخصی دگر سلطان بُود
آن بگوید: «زید صدیقِ سنی است»	وین بگوید: «زید گبرِ کشتنی است».
زید یک ذات است، بر آن یک جنان	او بر این دیگر همه رنج و زیان

(مثنوی، د ۴ / ۷۵ - ۷۲)



یکی از بهترین معیارها برای شناختن هر رابطه‌ای این است که صادقانه وجود را بپاییم و ببینیم که بر اثر این رابطه چه سویه‌هایی از وجود ما آشکار می‌شود؛ زیرا که دیدار هر کسی بخشی از وجود ما را برمی‌انگیزد و فعال می‌کند:

دوست بینی، از تو رحمت می‌جهد خصم بینی، از تو سَطوت می‌جهد

(مثنوی، د ۵ / ۲۱۳۲)



استاد رولف دوپلی:

«برای تصمیم‌گیری منطقی، باید هزینه‌هایی را که تا امروز کرده‌ای، فراموش کنی».

(هنر شفاف اندیشیدن، ص ۳۱)



پایان یافتن روابط ناسالم حادثه بسیار شیرینی است و باید آن را جشن گرفت:

یار تو چون دشمنی پیدا کند
تو از آن اعراضِ او افغان مکن!
بلکه شکرِ حق کن و نان بخش کن!
از جوالش زود بیرون آمدی

گرّ حَقْد و رشکِ او بیرون زند،
خویشتن را ابله و نادان مکن!
که نگشتی در جوالِ او کهن
تا بجویی یارِ صدقِ سَرمَدی

(مثنوی، د ۵/۱۵۱۷ - ۱۵۰۳)